

زنکی فریومدی ابن الصاحب السعید عزالدین طاهر<sup>۱</sup> می نامد) و در سنه ۶۸۵ بحکم همان پادشاه کشته شد (گزیده ۵۸۹، و صاف ۱۴۳-۱۴۴). و ابن وجیه الدین زنکی نیز پسری داشته موسوم بنظام الدین یحیی که در حدود سنه ۶۹۵ از جانب امیر نوروز ابن امیر ارغون مذکور همه کاره دولت غازان بنیابت خراسان (یا وزارت خراسان) منصوب شد (روضه الصفا چاپ نول کشور ۵ : ۱۳۰)، و در محرم سنه ۷۰۲ بحکم غازان کشته شد (گزیده ۵۹۴).

و ازین فریومدیان مذکور که نسبشان بطور قطع و یقین معلوم است که از خانواده همان عزالدین طاهر بن زنکی مخدوم صاحب فرج بعد از شدت هستند عده دیگری نیز بوده اند از قبیل علاء الدین محمد بن عماد الدین محمد متوفی در حدود ۷۲۷ سلطان ابوسعید او را بالشراکه باخواجه غیاث الدین محمد بن رشید الدین فضل الله بوزارت خویش منصوب نمود، ولی پس از شش هفت ماه دیگر علاء الدین محمد مذکور بسر شغل استیفا رفته غیاث الدین محمد بوزارت مستقل گردید (گزیده ۶۱۰ و حبیب السیر ۱ : ۳ : ۱۲۳). و نیز نام ابن علاء الدین محمد در کتب تواریخ در فصل تاریخ سرداریه در اوایل خروج ایشان بسیار مکرر دیده میشود، و علاوه بر اینها نام علاء الدین محمد مذکور و نام برادرش غیاث الدین هندو و نام پسرش یعنی پسر علاء الدین محمد خواجد جلال الدین و نیز نام يك وجیه الدین زنکی دیگری متوفی در سنه ۷۱۹ بکثرت در اشعار ابن یمین فریومدی دیده میشود که همه یا وزرای خراسان یا اقلأ از اکابر و اعیان خراسان بوده اند، ولی این فریومدیان اخیر از علاء الدین محمد مذکور ببعید آیا از همان خانواده عزالدین طاهر و وجیه الدین زنکی فریومدی مذکور و از اعقاب و احفاد ایشان بوده اند یا آنکه اینها خانواده مستقل دیگری بوده اند از فریومدیان غیر خانواده بنی زنکی مذکور؟ این فقره را برای این عرض کردم که در نظر سرکار<sup>(۱)</sup> باشد که اگر وقتی در ضمن تتبعاتمان بوجه نسبتی بین این دو خانواده فریومدیان برخوردید جایی یادداشت بفرمائید

۱- چنانکه ملاحظه میشود این ورقات مسودات مکتوبی است که مرحوم قزوینی یکی از دانشمندان نوشته بوده است. (۱.۱)

تا چگونگی ربط یا عدم ربط این دو خانواده فریومدیان که اعضاء هر دو ابا عنجد همه از وزراء خراسان یا اعیان و اکابر خراسان بوده اند شاید يك وقتى معلوم شود. از اینکه يك وجیه الدین زنگی دیگری در این خانواده دوم بوده (یعنی همان لقب و همان اسم وجیه الدین زنگی مشهور خانواده اول) و از اینکه هر دو خانواده از اهل فریومد و هر دو از مستوفیان و از عمال دولت مغول و تقریباً اعضاء هر دو خانواده دارای همان وظیفه بوده اند از مجموع این قرائن ذهن انسان مایل است باینکه فرض کند هر دو خانواده یکی بوده، یعنی همه این اشخاص اعضاء يك خانواده و خانواده علاء الدین محمد بعد اعقاب و احفاد یا بنی اعمام همین عز الدین طاهر بن زنگی بوده اند، ولی در امور تاریخیه چون سند نقلی و نص لازم است تا چیزی ازین قبیل بدست نیامده و جوداً و عدماً در این باب حکمی نمیتوان کرد، اگر چه ظن غالب من بیکی بودن هر دو خانواده است عجمالاً (رجوع بورقه خشتی علیحده با مداد نوشته در خصوص نسب نامه این دو خانواده و نیز بملاحظات ما در خصوص این اتحاد یا تغایر این دو خانواده با مداد) 7. 7. 39 .

## فضل الشباب علی الشیب [کتاب-]:

المصولی الفه للمقتدر (اللطائف والظرائف ص ۱۰۶) .

## فضل الله بن روزبهان :

... بن فضل الله، الامین [ = امین الدین ] ابوالخیر بن القاضی باصبهان امین الدین الخنجی الاصل الشیرازی الشافعی الصوفی و يعرف بخواجه ملا ( کذا فی الضوء اللامع للسرخوی )، و در ماخذ دیگر از قبیل روضات و فهارس اروپائی نسبت او را «اصبهانی خنجی» فقط نوشته اند بدون علاوه «شیرازی»، و بدون شك یکی از دو کلمه امین الدین یا امین

مذکور در عبارت مذکور در فوق سخاوی لقب خود مؤلف بوده است بدلیل اینکه یکی از تألیفات فارسی مشهور او موسوم است به **عالم آرای امینی** .

و یکی از تألیفات او **ابطال الباطل** است (رجوع بوریقة ابطال الباطل<sup>(۱)</sup>) و بروضات ص ۵۲۴ و بذریعه در احقاق الحق و بکشف الحجب در همین عنوان). رجوع شود برای تاریخ تولد و وفات او بوریقة «ابطال الباطل» .

و یکی دیگر از تألیفات او **سلوک الملوك** بوده است (رجوع بفهرست ریو ج ۲ ص ۴۴۸) .

و یکی دیگر از تألیفات فارسی او **میهمان نامه بخارا** است (رجوع بفهرست Tauer) که در سنه ۹۱۵ بتصریح خود او با تمام رسانیده است. و این مهمان نامه بخارا مشتمل است بر تاریخ غزوات محمد خان شیبانی مؤسس سلسله شیبانیان (یعنی اوزبک) (هامش جهانگشا ج ۱ ص ۱۰۰) ماوراء النهر و خراسان و هرات پس از انقراض تیموریان پس از فوت سلطان حسین میرزا و از این مهمان نامه بخارا گویا فقط يك نسخه منحصر بفردی در استانبول (Tauer نمره 433) موجود است .

بازی بتصریح سخاوی صاحب ترجمه یعنی فضل الدین بن روزبهان خنجی مشهور بخواجه ملا بوده است و بتصریح صریح خود مؤلف در اول و آخر میهمان نامه بخارا وی مشهور بوده است به «خواجه مولانای اصفهانی» (رجوع بفهرست Tauer نمره 433 ص ۴۸۲ و ۴۸۳ دو جا، و رجوع نیز باحسن التواریخ ص ۱۷۴ و بملاحظات ما در هامش آن) ، اذاتقرر هذا یعنی که لقب مشهور این فضل الله بن روزبهان خواجه مولانای اصفهانی بوده است حال گوئیم که حسن بیك روملو در احسن التواریخ ص مذکوره یعنی ص ۱۷۴ وفات او را در پنجم جمادی الاولی سنه ۹۲۸ در بخارا ضبط کرده است فقط بعنوان «خواجه مولانای اصفهانی» و اسم او را - یعنی فضل الله بن روزبهان را - ابدأ نبرده است ، ولی از نشانیهائی که میدهد و مخصوصاً از ذکر تألیف مشهور او عالم آرای [امینی] اصلاً و ابدأ و بوجه من الوجوه جای ادنی شك و شبهه باقی نمیماند که مراد همین فضل الله بن روزبهان مانحن فیه است <

۱- رجوع کنید بجلد اول یادداشتهای قزوینی ذیل «ابطال الباطل» (۱.۱).

لاغير وهذا واضح كوضوح الشمس في دائرة النهار ، وعين عبارت احسن التواريخ از قرار ذیل است : «متوفیات [سنه ۹۲۸] خواجه مولانای اصفهانی ، در مذهب تسنن بغایت متعصب بود و در زمان دوات خاقان اسکندر شان [= ظ شاه اسماعیل] بهرات رفت [و] بعد از آنکه شیبک خان [= محمدخان شیبانی که دائماً این احسن التواريخ و تحفة - سامی یعنی ایرانیان معاصر او از او باین لقب تحقیری تعبیر مینموده اند نه به «شیبانی خان»] بخراسان استیلا یافت مولانا ملازمت خان را اختیار نمود ، او را دایم بواسطه عداوت اهل بیت طعنه میزد (کذا؟) در بخارا در پنجم جمادی الاول در سنه مذکور [۹۲۸] در گذشت. از جمله تصانیفش تاریخ عالم آرای [امینی] «احسن التواريخ ص ۱۷۴) .

باری این تاریخ وفات او را در هیچیک از ماخذ که متعرض شرح احوال او یا ذکری از او شده اند مانند روضات الجنات و الذریعة الی تصانیف الشیعة در عنوان «احقاق الحق» و ریو و باوشه و Tauer در عناوین سلوک الملوك و عالم آرای امینی و میهمان نامه بخارا مطلقاً و اصلاً ذکر نکرده اند و حتی تاریخ راقم هم که در باب تواریخ و متوفیان ماوراء النهر و آن صفحات از همه ماخذ بیشتر اطلاعات دارد تاریخ وفات وی را ذکر نکرده است باوجود اینکه در حوادث سنه ۹۱۸ قطعه از او را در تاریخ ظفر عبیدالله خان شیبانی بر بابر ذکر کرده است (ص ۱۰۳<sup>ا</sup>) ، ولی معذک تاریخ وفات او را کما قلنا بهیچوجه ذکر نکرده است - یا من نیافتم .

و اما تولد او بتصریح خود او باستادش سخاوی مابین سنه ۶۷ تا ۷۷ سالگی بوده است . پس در وقت وفات سن او مابین ۶۷ - ۷۷ سالگی بوده است بالضرورة . فاغتم این تاریخ وفات او را که پس از يك دوشبانه روز تفتیش بالاخره ذهنم باحسن التواریخ رفت و آنجا کما تقدم عاقبت تاریخ وفات او را بسال و ماه و روز یافتم ، فله الحمد والمنه .

فلانی :

این کلمه را که ما امروز بایاء معروف استعمال میکنیم ، یعنی مثل مزدگانی و آمال

و امانی و بورانی و نحو ذلك، حافظ همه جا با یاء مجهول یعنی مثل یاءات تنکیر از قبیل تیرو کمانی و خانه و سامانی (و این کار هیچ پایانی ندارد) استعمال کرده و با همین نوع یاءات تنکیر همیشه قافیه بسته است؛ از جمله ص ۷۵ <طبع> خلخالی : شاهد آن نیست الفخ، و ص ۱۸۴ بمبئی : ای صبا نکستی از کوی فلانی بمن آر، الفخ.

### فیج :

- (= پیک، قاصد، چاپار) ابن الاثیر ۱۰ : ۵۵،

- الغیبة للشیخ طوسی ۲۰۲.

- طبری III : ۲۰۴۸

### فیه مافیه :

یعنی ملفوظات مولانا جلال الدین رومی : مرتبه عبدالماجد، در مطبع معارف

اعظم گنده<sup>ط</sup> طبع گردید، [دسمبر ۱۹۲۸].

حرف «ق»



## ق

### قاآنی:

رجوع <شود> برای مآخذ شرح احوال او بمقدمه دیوان او ،  
و به جمع الفصحاء در شرح احوال خود او ( ۲ : ۴۰۲ ) و نیز در شرح احوال  
فروغی بسطامی ( ۲ : ۳۹۴ ) ،  
و مجله آینده سال اول ص ۴۰۹-۴۱۴ بقلم حاجی میرزا <یحیی> دولت آبادی  
که عکس او را هم دارد و سال ولادت او را هم دارد: <سال> ۱۲۲۲ <قمری> ، ولی گویا این  
فقره را از کتاب تاریخ ادبیات بر اون ج ۴ ص اخذ کرده که او خود نیز از روی تاریخ آخر  
«پریشان» که قاآنی گوید آنرا در ۱۲۵۲ با تمام رسانیده و عمر او در آنوقت سی ساله  
و چند ماه کم بوده از روی حساب و حدس و قیاس استنباط کرده است نه از روی نصی  
و دلیل نقلی و فیه تأمل کثیر ، یعنی در اینکه این استنباط برای تاریخ تولد او صحیح  
باشد ، زیرا که در موضع دیگر پریشان (ص ۱۶) گوید که یازده ساله بوده که پدرش  
گلشن فوت شده و باز در همان کتاب جای دیگر ص ۳۵ <میگوید> اکنون قریب  
سی سال کامل است که از فوت او گذشته و مثل اینست که فقط دو هفته است و از اینقرار  
پس او در وقت تألیف پریشان که بتصریح خود مؤلف در ۲۰ رجب ۱۲۵۲ با تمام رسیده  
اقلاً ۴۱ سال داشته است ، پس معلوم میشود که بگفته های او در «پریشان» که فی الواقع  
گویا بکلی در هم و پریشان است از حیث امور تاریخی هیچ اعتمادی در استنباط سنه  
ولادت یا سایر امور تاریخی راجع بسوانح احوال او را نمیتوان کرد .  
و بفارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۲۹ ،  
و بطرائق الحقائق ج ۳ ص ۱۴۹-۱۵۰ ،  
و المآثر والآثار ص ۲۰۶-۲۰۷ ( هم در شرح حال خودش و هم در شرح حال  
فروغی بسطامی ) .



و تاریخ ادبیات مرحوم براون ج ۴ ص ،  
 اگر بمجلدات ارمغان هم کسی دسترسی داشته باشد و بآنها رجوع کند شاید  
 چیزی راجع بشرح احوال او بیابد ،  
 رجوع شود نیز بهامش مقدمه دیوان او که این همین مأخذ را آنجا نیز  
 بدست داده‌ام .

در ریاض العارفین شرح احوال او را ندارد و درمجلد سوم منتظم ناصری هم  
 در سنوات ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ رجوع کردم وفات او را در یکی ازین سنوات  
 نیافتم . وفات او را بعضی از مأخذ مذکوره در ۱۲۷۰ (مجمع الفصحاء و مقدمه دیوان  
 و آینده و طرائق الحقائق) و بعضی دیگر گویا در ۱۲۷۲ (المآثر والآثار) و بعضی دیگر  
 در ۱۲۷۳ (طرائق الحقائق من احدى روايته) ضبط کرده‌اند .

اشاره ببعضی امور تاریخی خود، در پریشان ص ۱۶ و ۲۳ و ۳۵ و ۴۰ (اشعار آخر).  
 تألیف کتاب بتصریح خودش ص ۴ در عهد محمد شاه (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴) بوده است .  
 بعضی قصاید راجع به تیر زدن بابیه بناصرالدین شاه [در ۲۸ شوال سنه ۱۲۶۸ ،  
 منتظم ناصری ۳: ۲۲۰] ص ۲۶ و ۲۵۴ ، این قصاید از جمله آخرین آثار نتایج افکار  
 قآنی بوده . چه وی بر حسب اختلاف اقوال در سنه ۱۲۷۰ یا ۱۲۷۲ یا ۱۲۷۳ وفات  
 نموده . ماده تاریخ وفات کامران میرزا در سنه ۱۲۶۲ (ص ۳۶۷) .

|| او کنای قآن میرزا (پسر حسنعلی میرزا شجاع السلطنه پسر (ظ) فتحعلی شاه)  
 که منشأ لقب قآنی است ، رجوع شود بمجمع الفصحاء ج ۲ ص ۳۹۴ در شرح احوال  
 فروغی بسطامی و همین شخص است بدون شك جد آقای او کتانی<sup>(۱)</sup> مؤلف فهرست کتابخانه  
 مشهد ، رجوع شود به المآثر والآثار ص ۲۰۶ در شرح حال همان فروغی بسطامی .

۱- رجوع شود به ص ۱۴۲ از جلد اول یادداشت‌های قزوینی ذیل «او کتانی» (ا.ا).

## قاجاریه :

| وفات |      |                                    |
|------|------|------------------------------------|
| ۱۲۱۱ | ۱۲۱۰ | آقامحمدخان (۱۲۰۰) رسماً            |
| ۱۲۵۰ | ۱۲۱۲ | فتحعلی شاه                         |
| ۱۲۶۴ | ۱۲۵۰ | محمد شاه                           |
| ۱۳۱۳ | ۱۲۶۴ | ناصرالدین شاه (۳ ذی القعدة)        |
| ۱۳۲۴ | ۱۳۱۳ | مظفرالدین شاه (۲۳ ذی القعدة)       |
| ۱۳۲۷ | ۱۳۲۴ | محمد علی شاه (جمادی الآخرة خلع شد) |
|      | ۱۳۲۷ | احمد شاه                           |

## قافیه بستن :

یاءات نسبت را مثل عربی مخففاً یا یاءات صیغۀ متکلم مثل ابی و یاءات وصل مثل اب و حسب ، تصریح ابوالعلا بدان در مقدمه لزوم مالایزم ص ۲۵ و امثله آن همان لزومیات ص ۳۲۸ ،

و دیوان عنتره (اهلورد) ص ۵۱ ،

و دیوان بهتری ۲: ۲۷۶ و ۲۷۸ م .

(بمناسبت جواب باقای مینوی ) 31. 7. 39

## قبر فردوسی :

در روی سنک مرمر روی قبر فردوسی باخط نستعلیق مکتوب است (از قرار مذکور از انشای آقای فروغی است) : « این مکان نظر به بعضی قرائن و اطلاعات بطن قوی مدفن حکیم ابوالقاسم فردوسی ناظم کتاب شاهنامه و داستان یوسف و زلیخاست که در نیمه اول ماه چهارم هجری در قریه فاز واقع در جنوب غربی طوس ولادت و ظاهراً در

چهارصد و یازده یا چهارصد و شانزده قمری در طوس وفات یافته و چون جهل و غوغای عوام مانع شد که او را در قبرستان بخاک بسپارند در این مکان که باغ شخصی او بوده است مدفون گردید. (بنقل از دفتر آقای حاج محمد نخجوانی)

### ابن قتیبه:

«اجمعت الأمة على ان القتيبي كذاب» (الحاكم في المستدرک ظاهرأ بنقل صاحب طبقات القراء اعنى الجزرى عنه ج ۲: ۱۸۵).

### قدر:

(بفتح) اینقدر:

غالباً اینقدرم عقل و کفـایت باشد  
(حافظ ۱۶۱)

اینقدر هست که که که قدحی مینوشم  
(۲۷۳)

گر نیستت رضائی حکم قضا بگردان  
(۳۰۵)

گرچه خوب است ولیکن قدری بهتر از این  
(۳۰۶)

من وانکار شراب این چه حکایت باشد

حاش الله که نیم معتقد طاعت خویش

حافظ ز خو برویان بختت جز اینقدر نیست

در حق من آن لطف که میفرماید

### قرابة:

بهمین معنی معروف یعنی شیشه بزرگ شراب ، السهم المصیب من کید الخطیب

ص ۱۲۸ :

«ثم يقدم له قرابة فيها نحو من عشرة ابطال فيذالغ»

|| نفعات ص ۳۱۳ طبع کلکته .

|| القرابة والقنینه والصراحيه والتحف والبلبله والباطية والجمام والطاس و...

|| اوان يشرّب فيها (سامی فی الاسامی ص ۴۴) .

|| و صاف ص ۱۲۲ در شعری .

|| صوفی پیاله پیما ساقی قرابه پر کن ای کوته آستینان تاکی در از دستی

(حافظ . ۳۴۰)

|| ولی در خلخالی ندارد این بیت را .

|| در عهد پادشاه خطا بخش جرم پوش حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش

(ص ۲۱۳)

|| چون جام زد دست رفت و قرابه شکست خائیدن لب چه سود و مالیدن دست

(تاریخ ابن بیبی ص ۸۱)

|| « قرابه های مروارید » (دیوان کمال اسمعیل ص ۱۰۷) .

|| « سه قرابه مروارید » (سیاست نامه ص ۷۵) .

|| مرزبان نامه ص ۷۴ .

## قرائینان گرمان :

### فهرست

۱- براق حاجب بن کلدور (۶۱۹ - ۲۰ قع ۶۳۲)

۲- قطب الدین محمد بن خمتبور تاینکو بن کلدور برادرزاده او (سلطنت اول)

(هج ۶۳۲ - حدود شعبان همان سال)

۳- رکن الدین خواجه جوق بن براق حاجب (۲۸ شع ۶۳۲ - ۶۵۰ و قتل او

در ۶۵۱)

۴- قطب الدین محمد ( سلطنت دوم او ) ( منتصف شوال ۶۵۰ - منتصف رمضان ۶۵۵ )

۵- عصمة الدین قتلغ ترکان زوجه قطب الدین (منتصف رمضان ۶۵۵ - حدود ۶۸۱ : ۲۰ سال بنیابت و کفالت حجاج و مابقی باستقلال)

۶- مظفر الدین حجاج سلطان بن قطب الدین (۶۵۵ - ۶۷۵) در تحت کفالت با مادرش قتلغ ترکان - وفات او در سنه ۶۹۰)

۷- جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین ( ۱ع : ۶۸۱ - اواسط ۶۹۱ )  
[قتل او در ۲۷ رمضان ۶۹۳]

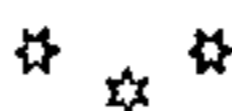
۸- صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین ( منتصف ذی القعدة ۶۹۱ - شعبان ۶۹۴ )

۹- مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین (ظ اوایل ۶۹۵<sup>(۱)</sup> - وفات ۶ جمادی الاولی ۷۰۲<sup>(۲)</sup> : و صاف ۴۳۴)

۱۰ و آخرین - قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین (۱۵ رجب ۷۰۲ - ۷۰۵)، نصب او بسلطنت کرمان بحکم غازان [و حرکت او از اردوی غازان بصوب کرمان در ۱۵ رجب ۷۰۲ (وصاف ۴۳۵)، و وصول او بمقصد و جلوس او بر تخت سلطنت در شوال از سنه مذکورہ]، و عزل او از سلطنت بحکم الجایتو در حدود ۷۰۵. (تاریخ وفات این شاه جهان بدست نیامد)

۱- و بقول و صاف ص ۲۹۵ ذی الحجہ ۶۹۶ و بقول گزیده ۶۹۵ و بقول حبیب السیر در اواخر ذی الحجہ ۶۹۴.

۲- این پادشاه بتصریح مجمل فصیح خوافی (در حوادث ۶۹۸) برادری داشته موسوم بعلاء الدین حسن شاه و نیز در حوادث سنه ۶۹۹.



-۱-

براق حاجب (نصرة الدين ابوالنوارس قتلغ سلطان وقتلغ خان بن کلدور)

[ از حدود ۶۱۷<sup>(۱)</sup> بمفهوم فحوای سمط العلی

ورق ۷۲<sup>a</sup>، الی وفات او در ۲۰ ذی القعدة ۶۳۲،

سمط العلی ۷۲<sup>a</sup> و کزیده طبع زول کانتن ص ۵۲۴

و لب التوارینخ ۴۱<sup>a</sup> و هامش جهانگشا ۲: ۲۱۴ ]

پدر براق حاجب باملائی مطرد سمط العلی کلدور نام داشته براء مهمله در آخر

(از جمله ۶۷<sup>b</sup> و ۷۵<sup>a</sup>، و کذاک در حیب السیر). مدت سلطنت او بقول سمط العلی ۷۲<sup>a</sup>

صریحاً و اضحاً [ اگر بصحت نسخه اعتماد کنیم ] پانزده سال بوده است، و بقول

لب التوارینخ ۴۱<sup>a</sup>: یازده سال، و لاشک ان الاول اقرب الی الواقع.



-۲-

سلطنت اول قطب الدین

ابوالفتح محمد بن حسام الدین خمتبور (ظ) (۲) تاینکو

جلوس در ذی الحججه ۶۳۲ (سمط < العلی > ۷۲<sup>b</sup>)، و مدت این سلطنت اول او

بتصریح سمط العلی ۷۴<sup>b</sup> يك سال بوده است و تعبیر «يك سال» من باب مسامحه است

و در حقیقت قریب نه ماه بوده است. چه جلوس خلف او رکن الدین بتصریح همان

سمط < العلی > ۷۵<sup>b</sup> در روز دو شنبه ۲۸ شعبان ۶۳۳ بوده، پس این می شود (از

۱- و بقول جهان < گشا > از سنه ۶۲۱ (والازل اقرب الی الصواب). بعد دیدم

در تاریخ سلجوقیه کرمان ص ۲۰۱ صریحاً و اضحاً مبدأ حکومت براق حاجب را از سنه ۶۱۹ نگاشته است.

۲- کذا فی سمط العلی ۶۷<sup>b</sup> و در ۷۲<sup>b</sup>: حمسور، تاینکو. در هامش: جمهور ناسد

(کذا). ایضاً ۸۰<sup>a</sup>: خمتبور [ کذا ] (غظ) تاینکو. جهانگشا مطرداً خمیدبور (ج ۲: ۲۱۱).

ذی الحجہ ۶۳۲ - ۲۸ شعبان ۶۳۳) نہ ماہ کماذکرنا .

☆ ☆ ☆

-۳-

### رکن الدین ابوالمظفر خواجہ جوق بن براق حاجب

جلاوس او در روز دوشنبہ ۲۸ شعبان سنہ ۶۳۳ (سمط العلی<sup>b</sup> ۷۵ و كذلك حبيب السیر) [و هذا هو الاصح في اسمه ، چه صاحب سمط العلی معاصر این طبقه ملوک و پدر او از دست خدمین آنها بوده است و شاید نیز خود او . ولی در جهانگشا نام این رکن الدین را خواجہ مبارک و در گزیده مبارک خواجہ نوشته اند].

قتل او بدست قطب الدین بن خمیدبور بن کلدور در حدود ۶۵۱ (سمط العلی<sup>b</sup> ۱۳ و پیش و پس و كذلك و صاف ص ۲۹۰: رمضان ۶۵۱) یا ۶۵۲ یا شاید نیز ۶۵۳ و بعبارة اخرى ۶۵۱ = ۶۵۳ . بعد دیدم جهان آرا ص ۳۰۹ تصریح کرده کہ در سنہ ۶۵۱ بوده .

☆ ☆ ☆

-۴-

### سلطنت دوم قطب الدین محمد بن خمتبور بن کلدور

جلاوس وی در منتصف شوال ۶۵۰ (سمط العلی<sup>a</sup> ۸۰) و وفات وی در منتصف رمضان سنہ ۶۵۵ (سمط العلی<sup>a</sup> ۸۶) . در و صاف ص ۲۹۰ وفات او را در سنہ ۶۵۶ نوشته .

☆ ☆ ☆

-۵-

### عصمة الدین قتلغ ترکان (۱)

پس از فوت قطب الدین در منتصف رمضان ۶۵۵ بحکم هولاکو نیابتاً از ناپس ریش

---

۱- کہ ابتدا سریت سلطان غیاث الدین خوارزمشاه <بود> و سپس براق حاجب او را بچنگ آورده بعنوان سریت یا منکوحه و پس از فوت براق حاجب برادرزادہ اش قطب الدین [نمیدانم بمقتضای چه منہجی و طریقہ] زن عم خود را بنگاح در آورد (وصاف ص ۲۸۷-۲۸۸) .

سلطان حجاج بن قطب الدین بتدبیر امور سلطنت منتصب شد (سمط‌العلی<sup>۸۸</sup>) و سپس تا سنه ۶۷۵ که تاریخ فرار حجاج سلطان است بهندوستان بنیابت و کفالت این اخیر سلطنت نمود: قریب بیست سال (۶۷۵-۶۵۵)، و سپس قریب شش هفت سال دیگر نیز تا ۶۸۱ باستقلال سلطنت نمود: (۶۷۵-۶۸۱)، و در این سال اخیر بتصریح گزیده در اردوی سلطان احمد تکودار وفات نمود.

پس سلطنت قتلغ ترکان چه بنیابت و کفالت ناپس‌ریش حجاج و چه باستقلال قریب ۲۷ سال میشود: از ۶۵۵ الی ۶۸۱ (نه سی و اند سال چنانکه و صاف ص ۲۹۱ گفته و بدون شک اشتباه کرده است).



-۶-

### سلطان مظفر الدین ابوالحارث حجاج سلطان بن سلطان قطب الدین

پس از وفات قطب الدین از منتصف رمضان سنه ۶۵۵ بحکم یرایغ هولاکو سلطنت کرمان باین حجاج رسید اصالة<sup>۱</sup> و اسماً، و چون صغیر بود بنامادریش قتلغ ترکان نیابة<sup>۲</sup> از او. و رسماً و کفالة<sup>۳</sup> تا سنه ۶۶۸ جمیع رسم و حقیقت سلطنت با قتلغ ترکان بود و اسم و صورت باین حجاج، و دو دستگاه سلطنت یکی حقیقی و یکی صوری در کرمان بر پا بود. و در آن سنه حجاج بمدد اباقا بخراسان رفت بچنگک برضد براق که خیال استخلاص ایران را داشت، و پس از مغلوبی براق و مراجعت حجاج بکرمان این اخیر بنای کچر فتاری و ناطاعتی از نامادریش ترکان گذارد و در سر بالوالاد جغتای در ماوراءالنهر بنای مکاتبه و استمداد از ایشان گذارد. و از کثرت بدرفتاری با ترکان و اهانت صریح بدو این اخیر (هیچ بدبختانه معلوم نیست در چه تاریخی، همینقدر معلوم است که مدتی بعد از مراجعت حجاج از چنگک براق بکرمان یعنی بعد از ۶۶۸) باردوی اباقا که دختر ترکان پادشاه خاتون را پس از مراجعت از چنگک براق بزنی گرفته بود رفت



برای شکایت از حجاج ظ [ ]، حجاج متوهم شده از کرمان بپند یعنی بدلهای رفت در شهر سنه ۶۷۵ (تاریخ سیستان ۴۰۵)، و مدت ده سال بقول سمط العلی و گزیده و روضة الصفا و حبيب السیر و جهان آرا یا پانزده سال بقول جامع التواریخ (طبع بلوشه ۵۵۲) و هو الاظهر در آنجا بماند، و سپس یکی از سلاطین هند که نامش در سمط العلی (۱۰۰<sup>b</sup>) جلال الدین ابوالمظفر مسطور است و محتمل است با احتمال قوی که مراد جلال الدین فیروز شاه خلجی (۶۸۸-۶۹۵) باشد او را لشکر و سلاح داده که بکرمان آید و استرداد ملك خود کند. در عرض راه در بکر مریض شده بدرود این جهان نمود در شب پنجشنبه هفتم ذی الحجه سنه تسعین و ستمائة (۶۹۰) بقول سمط العلی (۱۰۰<sup>b</sup>) و هو الاصح ظاهراً بل قطعاً، و در سنه ۶۷۰ بقول روضة الصفا و حبيب السیر و تاریخ آقای اقبال که غلط فاحش بل از محالات است (رجوع بحاشیه مفصل ما بر سمط العلی مقابل ۱۰۰<sup>b</sup>)، یاد سنه ۶۸۱ بقول جهان آرا. پس عجالة میتوان سلطنت اسمی تحت الکفالة قتلغ ترکان او را یعنی حجاج را ۶۵۴ تا حدود ۶۶۹ فرض کرد و وفات او را بظن غالب بل بنحو قطع و یقین در ۷ ذی الحجه ۶۹۰.

☆☆☆

- ۷ -

### ابوالمظفر جلال الدین سیور غمتمش بن قطب الدین محمد

پس از حرکت برادرش حجاج بشرح مذکور قبل بپندوستان بدر بار پادشاه دهلی در سنه ۶۷۵ جلال الدین مذکور « درین سال که رایات فرخنده آیات اباقا بخراسان خرامید » (سمط العلی ۱۰۱<sup>b</sup>) [یعنی سال ۶۷۵، تاریخ سیستان ص ۴۰۵] با زن و اجازه قتلغ ترکان بخدمت اباقارفت و بسیور غامیشی تمام بهره مند شد و حکومت اینجوی برادرش حجاج (یعنی املاک خاصه شخص پادشاه در مقابل املاک اصل دولت) بجای برادرش حجاج و امیر شکاری کرمان و امارت بعضی لشکرها بدو مفوض شد (سمط العلی ۱۰۱<sup>b</sup>-۱۰۲<sup>a</sup>)، و بمجرد مراجعت با آنکه ابدأ حکمی و فرمانی در سلطنت نداشت بمدخله در امور سلطنت و عدم اطاعت از قتلغ ترکان خاتون بنا گذارد. قتلغ ترکان

یاک چندی حلم و تحمل نمود و چون تسلط او از حد گذشت ایامچی بدربار اباقا فرستاده  
 بتوسط دخترش پادشاه خاتون زوجه اباقا از سیورغتمش شکایت نمود، حکم یرایغ  
 صادر شد که سیورغتمش در امر حکومت کرمان بهیچوجه مداخلتی ننماید و در اینجوی  
 حجاج و امیرشکاری نیز شروع نکند، جلال الدین مجدداً باردوی اباقا رفت و اختصاص  
 و قربت تمام یافت و در عداد ایناقان خاص کشیک کشان (= کشیک چیان) معتبر منتظم شد  
 ( پس از پادشاهی )، ولی در کار کرمان شروع نتوانست کرد ( سمط العلی<sup>b</sup> ۱۰۲ )  
 [ و در همان اردوی اباقا متوقف ماند، (ظ ظ ظ، بل قطعاً و بدون هیچ شکی چنانکه  
 از میان عبارت و از مابعد در ص بعد واضح میشود] . در اواخر سنه ۶۰۸ خمر رسید که  
 اباقا وفات کرده و سلطان احمد بجایش بتخت سلطنت جلوس نموده، ترکان خاتون  
 مراسم عزای اباقارا در کرمان بجای آورده [ چون خصوصیت سابق سیورغتمش را  
 با سلطان احمد میدانست و میدانست که بمجرد جلوس او وی معزول و سیورغتمش  
 منسوب شده خواهد بود پیشدستی کرده] از کرمان روانه اردوی سلطان احمد شد،  
 و از آنطرف سلطان احمد رعایت حقوق دوستی قدیم سیورغتمش را با او و نیز  
 سوغوونجاق نوین که پدر زن او بود و تربیت قوتی خاتون مادر احمد حکم یرایغ  
 بتعویض سلطنت جمیع ممالک کرمان بانفراد باو و عزل قلنغ ترکان صادر گشت و کامیاب  
 از اردو بطرف کرمان حرکت کرد. در اثناء راه در سیاه کوه بترکان خاتون مصادف شده  
 حکم یرایغ را براو خواندند و او از غایت تأثر و استیلاء نایره خشم و غم بیهوش گشت  
 و در همان اردو در چرنداب [در حدود ۶۸۱] وفات نمود.

جلال الدین سیورغتمش در ربیع الاول سنه ۶۸۱ بکرمان مراجعت نمود  
 (سمط العلی<sup>b</sup> ۱۰۴) و بحکومت کرمان مشغول شد و باز در سنه ۶۸۳ مجدداً بطرف  
 اردو حرکت کرد (۱۰۷<sup>q</sup>) ولی بواسطه اضطراب امور و ظهور منخاصمت مابین سلطان  
 احمد و ارغون در سرحد توقف نمود و ظاهراً بکرمان مراجعت نمود و پس از استقرار  
 روانه اردو شد (۱۰۸<sup>q</sup>). در اردو ابتدا بواسطه سخط و غضب ارغون براو که از خواهان  
 احمد بوده ابتدا مورد یارغو و تعذیب و ضربات سیاط عذاب گشت ولی بالاخره بسعی

و تدبیر و لطایف الحیل بوقاچنکسانک سلطنت کرمان بالمناصفه مابین او و خواهرش (از طرف پدرش) پادشاه خاتون مقرر شد، و چون این زن بسیار دسیسه کار و دشمن نابرابر ادیش جلال الدین سیورغتمش مانحن فیه بود چنکسانک واداشت که او را بکیخاتو پسر اباقا تزویج کرده بروم فرستادند و باین طریق موقتاً او را از سر واکردند و در عین حال واداشت که کردوچین بنت منکوتمر بن هولاکو را در همانجا [در حدود ۶۸۳] بسورغتمش عقد بستند و پس از ترتیب این امور اذن مراجعت بجلال الدین سیورغتمش داده شد (سمط العلی<sup>b</sup> ۱۰۹)، و او با زوجه خود [یا با زوجه جدید خود چه قبل از او هم زن دیگر گرفته بوده است] در حدود ۶۸۳ یا ۶۸۴ از اردوی ارغون بکرمان مراجعت نموده مشغول حکومت و نصب موظفین و ارباب مناصب گردید (۱۱۰<sup>b</sup> - ۱۱۱<sup>a</sup>)، و بی بی ترکان ناخواهریش در اردو منتظر فرصت توطئه و دسیسه و کارشکنی میبود تا آنکه در حدود ۶۸۶ یا ۶۸۷ که دیک مخالفت مابین بوقا و طغاجار بجوش آمد اعداء بوقا مری بی بی ترکان شده او را بر آن داشتند که سعایت از سیورغتمش بعادت بسیار شایع در دوره مغول نموده متعهد شد که مبلغی مال از سیورغتمش اگر حکم شود میتواند استخراج کند، لهذا حکم شد که ایلچیان مصحوب او یعنی بی بی ترکان بکرمان رفته محاسبه سه ساله را از سیورغتمش بطلبند و عده از مناصب و وظایف حکومتی را نیز بآن زن مکاره دسیسه کار حیلهور دادند، پس از ورود ایلچیان بکرمان سیورغتمش براهنمائی یکی از دوستان ناصح خود دم آنها را بمبلغ کثیری از مال (صد هزار دینار) دیدند و آنها را راضی کردند که بگذارند سلطان باردورود و حساب خود را آنجا مفروغ سازد. آنها نیز پذیرفته سلطان باردوی ارغون رفته و دم اعیان و وزراء آنجا را بمبالغ بسیار هنگفتی دیده و ده تومان هم بخود ارغون پیشکش کرده نابالایه حکم بر لایغ صادر گشت که سیورغتمش در کمال استقلال و انفراد برقرار سابق بحکومت ولایت کرمان اشتغال ورزد (در حدود ۶۸۷ ظ، سمط العلی<sup>a</sup> ۱۱۴)، و سیورغتمش بانجاح مرام بکرمان مراجعت نمود. در این اثنا بی بی ترکان محتاله مکاره در تبریز بمرگ

مفاجاً درگذشت و مشرع حکم‌رانی سیورغتمش از این خار پر آزار مصفی  
گردید (۱۱۵<sup>a</sup>).

پس از عروج سعدالدوله یهودی بر مسند وزارت باز پادشاه خاتون زوجه کیخاتو  
(در حدود ۶۸۸) از روم بقریز آمد و بازمانند خواهر مرحومه یا نامرحومه اش بی بی  
ترکان بموافقت و استصواب سعدالدوله مشغول دسیسند و شیطنت بر علیه سیورغتمش  
شد و برادر زاده اش طغی شاه بن حجاج را با یرلیغ و ایلیچیان باستحضار سیورغتمش  
بکرمان روانه کردند، او (یعنی پادشاه خاتون) خود دوباره بروم نزد شوهرش کیخاتو  
مراجعت کرده این دفعه سیورغتمش (گویا چون میدانست کار سعدالدوله یهودی  
چندان دوام نخواهد داشت) اعتنائی باین احکام ننموده در توجده ببندگی، تعلل و  
تقاعد می نمود (۱۱۵<sup>b</sup>). در این اثنا در ربیع الاول ۶۹۰ ارغون وفات یافت و سعدالدوله  
کشته شد و بعضی ملوک اطراف دم عصیان زدند و کار جلال الدین از این فتور و فتنه‌ها  
قدری محکم تر شد (۱۱۶<sup>a</sup>).

از این صفحه الی ص ۱۲۲<sup>b</sup>، صحبت همه از جزئیات کارهای جمال الدین سیور-  
غتمش و وزراء و دبیران اوست، و از ص ۱۲۲<sup>b</sup> - ۱۲۳<sup>a</sup> صحبت از بعضی از اعضاء خانواده  
او و بعضی خواهران او و دختر او شاه عالم است. و از ورق ۱۲۳<sup>b</sup> - ۱۲۴<sup>b</sup> باز صحبت  
از احوال و وقایع دوره سلطنت اوست، و خلاصه اش آنکه در اوایل جلوس کیخاتو (در  
سنه ۶۹۱ بقول حبیب السیر) و مراجعت او از روم پادشاه خاتون زوجه اش یرلیغ حکومت  
تمام کرمان را گرفته با دلی پراز کین از نابرادرش سلطان جلال الدین سیورغتمش وارد  
کرمان شد و سیورغتمش که جمیع اصحاب و اتباعش از استماع این خبر در کمال غدر  
و بیوفائی او را کرده پشت بدو نموده بودند لاعلاج و مضطراً بازو جاش کرد و چین  
بنت منکوتمر بن هولاکو و زوجه دیگرش ایلاق خاتون بنت سوغو و نجاق نوین و دخترش  
شاه عالم منکوحه بایدو باستقبال پادشاه خاتون تا سرحد فارس بیرون رفتند و پس از  
ملاقات جمیع احوال و انتقال و بنه و لشکر او را اعوان پادشاه خاتون بتغلب فرو گرفته

او را «چون سلطان یکسواره چرخ گردانیدند» (سمط‌العلی<sup>a</sup> ۱۲۴).  
 اینجا عنوان جلال‌الدین تمام شده عنوان صفوة‌الدین پادشاه خاتون شروع  
 میشود.



- ۸ -

### صفوة‌الدین پادشاه خاتون بنت قطب‌الدین وقتلغ‌ترکان خاتون

در منتصف ذی‌القعدة سنه ۶۹۱ بعظمت هرچه تمامتر برتخت حکومت کرمان  
 جلوس نمود (۱۲۵<sup>b</sup>) و سیورغتمش سلطان را در قلعه شهر محبوس نمود. زوجه اش  
 کردوچین بنت منکوتمر طنابی درمتمک آبی تعبیه کرده بدست فراش آبکشی بمحبوس  
 فرستاد و سلطان شبانه از دریچه با آن طناب بزیر آمد. کسان کردوچین بمیعادی که  
 نهاده بودند او را براسبان باد پاسوار کرده فرار کردند (۱۲۶<sup>c</sup>) و باردوی کیخاتو رفتند.  
 پادشاه خاتون به مجرد استماع این خبر ایلیچیان نزد شوهرش کیخاتو فرستاد و چندین  
 تهمت بر سیورغتمش زده و او را بایرام تقاضا کرد که بکرمان ارجاع دهند. کیخاتو نیز  
 سیورغتمش را در مصاحبت ایلیچیان یکسواره در کمال اذلال و اهانت بکرمان فرستاد و  
 پادشاه خاتون او را چندین ماه در خانه یولکشاهی محبوس میداشت، و سپس شوهر  
 دختر جلال‌الدین شاه عالم یعنی بایدو از کیخاتو حکمی صادر کرد و روانه کرمان  
 داشت که جلال‌الدین را از حبس خلاصی داده او را بادخترش شاه عالم باردو فرستند.  
 پادشاه خاتون دخترش را بابرادر [ظ یعنی برادر دختر که قطب‌الدین شاه جهان بن-  
 جلال‌الدین سیورغتمش باشد] با مادرشان [ایلاق خاتون بنت سوغونجاق نوین]  
 باستعجال بیغداد فرستاد [که از آنجا باردو روند] ولی در فرستادن جلال‌الدین تعامل  
 نمود. و بالاخره پس از مدتی مهرخواهر برادری در دل او بحرکت آمده جلال‌الدین را  
 از حبس خلاصی داده با او بنای ملاطفت و مهربانی را گذارد، و سلطان باز شروع کرد

بمداخله در جزویات و کلیات امور سلطنت کردن و جماعتی بساز کرد او جمع شدند . دشمنان او و قصاد اول مرتبه او از ترس جان خود در نزد پادشاه خاتون از او سعایتها و قصدها کردند و او را تهمتها و افتراها زدند و باو وانمودند که او سرخروج دارد . باری بالاخره خواهر نا مهربان سنگین دل او پادشاه خاتون در شب ۲۷ رمضان سنه ۶۹۳ بوقت افطار فرمان داد تا او را به خبه هلاک کردند و فرا نمودند که از غصه کارد بر خود زده است (۱۲۸<sup>a</sup>) . زوجه اش کردوچین که در خانه از خانه های داخل شهر کرمان موقوف بود وقتی که ازین فاجعه آگاه شد بماتمگاه آمده نهایت قلق و اضطراب نموده و مراسم سوگواری بجای آورده و خواهر سنگین دلش نیز مراسم عزائی بر حسب ظاهر بعمل آورده جلال الدین را در مدرسه که خود ساخته بود دفن کردند و جمیع اهالی کرمان از این غدر شنیع و قساوت قلب خواهر نسبت بیرادر بغایت متأثر و مجزون و قلباً از آن سنگین دل قسی القلب سفاک بیرحم متنفر گشتند (۱۲۹<sup>b</sup>) .

پادشاه خاتون مؤلف کتاب سمط العالی را بتوسط و تمجید وزیرش فخر الملک نظام الدین از او نزد خود طلبیده و دیوان رسائل و انشاء را بدو که آنوقت ( یعنی در عهد سلطنت پادشاه خاتون ۶۹۱ - ۶۹۴ ) در ربیعان عمر و عنفوان شباب بوده است مفوض نمود | ظاهراً در حدود سنه ۶۹۳ [ ۱۲۹<sup>b</sup> - ۱۳۰<sup>a</sup> ] .

در نوروز ۶۹۴ خبر رسید که باید و [ شوهر شاه عالم دختر جلال الدین ] در بغداد رایت تمرد [ بر ضد کیخاتو پادشاه وقت ] بر افراشته ، پادشاه خاتون از این خبر بغایت مستشعر شد (۱۳۱<sup>a</sup>) ، متعاقب آن خبر رسید که ایلیچی از طرف بایدو بشبانکاره رسیده که پادشاه خاتون با مال و تنسوقات باید بقوریلتای [ جلوس او ] حاضر شود ، علی ملک [ که فعلاً نمیدانم که بوده و ظاهراً در شبانکاره بوده ] تقریر کرد که خوب است برای تقرب ببایدو پادشاه خاتون و اتباع او همه را فرو گیریم ، برین اندیشه سیرامون و متعلقان پادشاه خاتون را در قبض آورده متوجه کرمان شد (۱۳۱<sup>a</sup>) .

از استماع این خبر نصره ملک [ که گویا از هواخواهان و اصحاب جلال الدین مقتول ظلماً پارسال ] بوده اتباع و اشیاع جلال الدین را گرد آورده و کردوچین را نیز خبر

کرده تا مخفی از شهر بیرون آمده همگی بانفاق به مشیز رفتند (۱۳۱<sup>b</sup>) و آنجا علی ملک و هزاره مغول مقیم در ناحیه کرمان برسیدند و بدیشان پیوستند و لشکریان تراکمه شهری و صحرائی نیز ملحق شدند (۱۳۱<sup>b</sup>). پادشاه خاتون از اجتماع این وقایع حیران و با این و آن مشورت کنان بالاخره مصمم بر تحصن بقلعه و شهر [کرمان] گردیدند. سپس خبر رسید که آن لشکر بسیار در خدمت مهرداد علی کردوچین بحومه شهر رسیدند (۱۳۲<sup>a</sup>) و پادشاه خاتون و اتباع بقلعه رفتند و چند روز معدود محاصره و محاربه رفت و اکثر امرا و اتباع پادشاه خاتون از وی منفصل شده بخدمت کردوچین پیوستند (۱۳۲<sup>a</sup>).

پادشاه خاتون نیز چون مقاومت را بی فایده دید مفاتیح دروازه های شهر را پیش کردوچین فرستاده تسلیم شد و لشکر روی بشهر و قلعه نهاده بقلعه و کوشک برآمدند و پادشاه خاتون و امرا و وزراء او را گرفته بندهای گران نهادند و پادشاه خاتون را باهانت و اذلال از کوشک فرو آورده در خانه جلال (؟) محبوس کردند (۱۳۲<sup>b</sup>)، و کردوچین بنزد بایدو و ایلچیان دو انید معلم بصورت حال و پادشاه خاتون مصحوب موکلان بطرف کوشک زر [که از بیلاقات کرمان بوده چنانکه از سیاق عبارت برمی آید] در حرکت آمد و در آن یابلاغ بر حسب پیغام شاه عالم [دختر جلال الدین و زن بایدو] و فرمان بایدو پادشاه خاتون را بخنق خبه کردند (۱۳۳<sup>a</sup>).

[در شعبان ۶۹۴ کما فی الوصاف ۲۹۵ و غیره، ولی عجب است که مؤلف یعنی مؤلف سمط العلی تاریخ قتل او را بدست نمیدهد].

☆ ☆

☆

- ۹ -

### مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان [۱۳۵<sup>b</sup>]

پس از اندک زمانی خبر غلبه او بر بایدو رسید، جمعی از «بایدوئیان» یعنی هواخواهان بایدو مبلغی از اموال و خزائن سلاطین را برداشته بسیستان گریختند و در روز



عید اضحیٰ سنه ۶۹۴ در منابر کرمان بنام غازان خطبه خواندند (۱۳۵<sup>a</sup>)، و پس از آنکه  
 زمانی سلطنت کرمان بحکم یرلیغ غازان بمحمد شاه بن سلطان حجاج که در اردو  
 بود داده شده وی بکرمان آمد [در اوایل سنه ۶۹۵] و مشغول سلطنت شد و اعداء او باز  
 علی الرسم المطرد والقاعدة الکلیة فی عهد المغول مشغول سعایت و ایقافی و مقاطعه  
 کردن حکومت بمبلغ بیشتری شدند (۱۳۵<sup>b</sup>).

از اینجا بیعد حاوی وقایع جزئیة سلطنت محمد شاه است از سنه ۶۹۵ بیعد. در  
 سنه ۶۹۸ در ۲۷ رمضان باز سلطان بجانب اردوی غازان در حرکت آمد (۱۴۲<sup>a</sup>).  
 در ۷ ربیع الاول سنه ۶۹۹ (و صاف ۴۲۶) غازان قاضی فخرالدین هروی را  
 بوزارت کرمان نصب و مظفرالدین محمد شاه را همچنان در اردوی خود نگاه داشت  
 (۱۴۳<sup>a</sup>)، و فخرالدین مذکور با عمر امان بکرمان ورود نمود و از کثرت تجبر و نهایت  
 سوء خلت و تکبر و فرط بخل نسبت بامرا و اعیان کرمان باندازه طرف تنفر ایشان  
 گردید که شبی جماعتی از ارکان باجمعی از اوباش و عوام الناس بخانه او و اعوان او  
 ریخته جمیعاً را توقیف و پس از روزی بقتل آوردند [در ۲۷ ربیع الاخر سنه ۶۹۹:  
 و صاف ۴۲۷] (۱۴۳<sup>b</sup> - ۱۴۴<sup>a</sup>) و سپس چون دانستند که آن کار باز بچه نه و از طرف  
 دولت قهر و سطوت مغول چه سیاستی آنها را منتظر است در شهر و قلعه متحصن شدند  
 و در تحت سرکردگی رکن الدین محمود شاه بن حجاج سلطان و غیاث الدین سیو ک شاه  
 خواهر زاده حجاج سلطان بساختگی مجانیق و عرادات و استحکامات مشغول (۱۴۵<sup>a</sup>).  
 این خبر در دیار بکر وقتی بغازان رسید که از محاربه شام مراجعت می کرد  
 و فی الحال سلطان محمد شاه را که از دیر باز در کاب او بود و در آن جنگ شام موافق  
 مشهوده از خود بظهور رسانیده بود احضار کرده او را مجدداً بسلطنت کرمان منصوب  
 نمود و از هر طرف عسا کر کثیره عدد الرمل والنمل بسر کوبی مفسدین ارسال و محمد  
 شاه با عسا کر اطراف در ظاهر کرمان قریب یکسال بمحاصره شهر و قلعه اشتغال نمودند  
 (۱۴۶<sup>a</sup>)، و قریب یکسال تمام این محاصره و جنگ طول کشید (۱۴۶<sup>a</sup>) و در داخلی  
 شهر قحطی شدید روی داد (۱۴۶<sup>b</sup> - ۱۴۷<sup>a</sup>)، بالاخره بواسطه تعذر کالی قوت و قلعه  
 یادداشتهای قزوینی، ج ۳ - ۳۲



در ذخیره شورشیان تسلیم شدند [در ۲ صفر ۶۹۹ : و صاف ۴۳۴] و رئیس ایشان رکن-الدین محمود شاه برادر محمد شاه سلطان بن حجاج سلطان را بار دو فرستادند و او وقتی که بحدود همدان رسید [و بقول گزیده اصفهان، مصادف شد با ورود برادرش محمد شاه از طرف اردوی غازان که بکرمان میرفت بهمان شهر، و وی متوقع کد محمد شاه در استخلاص وی بکوشد و او خود هیچ اعتنائی بمحمود شاه نکرد] سمی خورده خود را هلاک و از عذاب و عقوبت مغول دهائی بخشید و سایر روساء شورشیان را، همه را بقتل رسانیدند (۱۴۸<sup>b</sup>).

محمد شاه در این اثنا [ظاهراً بل قطعاً پس از تسلیم شدن شورشیان و تسخیر شهر و قلعه] بکرمان رسید [در سنه ۷۰۰ (و صاف ۴۳۴)] و بوظایف مملکتداری اشتغال نمود. از ص ۱۴۹<sup>a</sup> الی اوایل ۱۵۴<sup>a</sup> تمام راجع بجزئیات اعمال سلطان محمد شاه و ذکر بعضی وزراء وقت کرمان است و چیزی مخصوص خلاصه کردنی مناسب با سیاق این وریقات ندارد. چون لاینقطع نصره الدین یولکشاه [پسر خواهر حجاج پدر محمد شاه و بعبارة اخری پسر عمه او] افساد و دسیسه کاری وانگوا و ایقاق می-کرد حال که محمد شاه بر او دست یافت او را با قوام الدین وزیر و اعقاب و اولاد و اتباع و اشیاع تمامت را بر تیغ قهر گذرانید [در حدود سنه ۷۰۰ یا اندکی بعد از آن] (۱۵۴<sup>a</sup>). پس از مراجعت ثانوی محمد شاه بکرمان مدت دو سال (۱۵۴<sup>b</sup>) سلطنت نمود و سپس وفات نمود در سن ۲۹ سالگی (۱۵۵<sup>a-b</sup>)، تاریخ وفات او را بدست نمی دهد، ولی بتصریح و صاف ص ۴۳۴ وفات او در ۶ جمادی الاولی سنه ۷۰۳ بوده است و بنا برین یعنی چون بتصریح مؤلف سمط العالی وی در این مراجعت ثانوی فقط دو سال حکمرانی نمود پس مراجعتش و ورودش بکرمان در حدود سنه ۷۰۰ خواهد بود لابد، (بعد دیدم که و صاف باین تاریخ اخیر صریحاً و اضحاً تصریح کرده است در ص ۴۳۴) و بعد از هشت [روز، ظ] [و بقول و صاف ص ۴۳۴ بعد از یک ماه] دیگر از وفات سلطان محمد شاه مذکور برادرش علاء الدین حسن شاه نیز وفات کرد [در جمادی الاولی یا جمادی الاخره ۷۰۲ بالضرورة] (۱۵۶<sup>a</sup>).